

تحلیل عناصر زبانی شعر حسین پناهی از دیدگاه سبک‌شناختی

آرش حاذق‌نژاد*

چکیده

سبک و سبک‌شناسی به عنوان یک علم از فنون جدید است که در سال ۱۹۰۹ با اثری از بالی - که از شاگردان دوسوسور بود - درباره سبک‌شناسی شناخته شد و رفته‌رفته مورد توجه سایر زبان‌شناسان اروپایی قرار گرفت. این علم بعدها در ایران رواج یافته، مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفت. در این پژوهش با عنوان تحلیل عناصر زبانی شعر حسین پناهی (۱۳۳۵-۱۳۸۳) از دیدگاه سبک‌شناختی، به تحلیل ویژگی‌های سبکی زبان اشعار مرحوم پناهی پرداخته شده است. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به تأثیر سینما و هنر بر این آثار، زبان ویژه، وفور اسم‌های خاص و واژگان بیگانه و... اشاره کرد. رنگ‌ها نیز از جمله مواردیست که با بررسی آن، به دیگر ویژگی‌های زبان شاعر می‌رسیم. بسامد و درصد هر کدام از ویژگی‌ها در پایان بیان شده است.

کلید واژه

حسین پناهی - سبک و سبک‌شناسی - بسامد - عناصر زبانی.

* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دبیر متوسطه و مدرس دانش‌گاه پیام نور اندیکا و مسجد سلیمان، ایران.
تاریخ رسید: ۱۳۹۰/۱۱/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۵

مقدمه

حسین پناهی شاعر و هنرمند فرخیتة کشورمان در روز ۶ شهریور ۱۳۳۵ در استان کهگیلویه و بویراحمد روستای دژکوه از توابع شهر کوچک سوق بدنیا آمد. او تا زمان مرگش در روز چهارشنبه ۱۴ مرداد سال ۱۳۸۳، با خلق آثار ادبی بسیار، رویه‌ای دیگر از شخصیت فکور و هنرمندی خویش را بنمایش گذاشت؛ رویه‌ای که شاید اگر جادوی پرده نقره‌ای سینما نبود، چشمانی بیش‌تر را به خود جلب می‌کرد. فقط در زمینه شعر، هم اینک هشت دفتر به نام‌های سال‌هاست که مرده‌ام، افلاطون کنار بخاری، به وقت گرینویچ، کابوس‌های روسی، من نازی، نمی‌دانم‌ها، نامه‌هایی به آن‌ا، و سلام، خداحافظ از حسین پناهی بیادگار مانده است. آن‌چه در ادامه می‌آید، تلاشی است در جهت شناخت ویژگی‌ها و مختصات سبکی شعر وی در سطح زبان.

قبل از آن سبک چیست و سبک‌شناسی چه ریشه و پیشینه‌ای دارد؟

سبک و سبک‌شناسی به عنوان یک علم از فنون جدید است که در سال ۱۹۰۹ با اثری از بالی که از شاگردان دوسوسور بود، درباره سبک‌شناسی برانگیخته شد و رفته‌رفته مورد توجه سایر زبان‌شناسان اروپایی قرار رفت. «سبک از لحاظ لغوی اصلاً عربی و به معنی گداختن زر و نقره است، ولی ادبای اخیر، سبک را بطور مجازی به معنی طرزی خاص از نظم یا نثر بکار برده‌اند و تقریباً آن را در برابر style اروپاییان قرار داده‌اند. واژه فرنگی style از لغت لاتینی stilus مشتق شده است و آن نام ابزاری بوده که برای نقش کردن حروف و کلمات بر روی الواح مومی بکار می‌رفته و مترادف لفظ قلم بوده است.»^۱

این علم نسبتاً جدید، ابتدا در حوزه نقد ادبی بود و بعداً با ظهور و توسعه زبان‌شناسی و از زمانی که شیوه‌های زبان‌شناسی برای مطالعه سبک‌شناسی متون ادبی رایج گردید، سبک‌شناسی به حوزه‌ای مستقل و در عین حال مرتبط با هر دو رشته نقد ادبی و زبان‌شناسی بدل گردید. از دیدگاه تاریخی «رومیان نخستین مردمانی بودند که درباره سبک و سخن‌سنجی اظهار نظر کرده‌اند»^۲ اما «نخستین محققى که سبک را چونان مساح برای تفکیک هنر در دوره‌های مختلف تاریخی بکار برد. «وینکلمن» نویسنده آلمانی و پژوهش‌گر آثار هنری بود که در قرن هجدهم می‌زیست و تاریخ هنر یونان باستان را نوشت.»^۳ در ایران، توجه به سبک به صورت دقیق‌تر در تذکره‌های دوران صفویه، با این مضمون که فلان شاعر از اشعار قدما تتبع می‌کند، دیده می‌شود؛ اما کلمه سبک برای نخستین بار در مقدمه کتاب مجمع‌الفصاحی هدایت در کنار

واژه‌های طرز، طریقه، سیاق، شیوه و معادل این‌ها به کار رفته است. نخستین کسانی که بطور جدی به موضوع سبک‌شناسی پرداختند، ملک‌الشعراى بهار و فروزان فر بودند.

عناصر زبانی

شعر به عنوان تابلویی هنری که در عاطفه و خیال شکل می‌بندد، متشکل از مصالح واژگان است. واژگان نیز که در طی پروسهٔ حیات بشری، از ابتدا تاکنون، به عنوان قراردادهای معتبر بوجود آمده است، زیربنای زبان بشمار می‌رود. زبان علمی، زبان محاوره‌ای و زبان ادبی از انواع رایج زبان است. زبان ادبی که در مقولهٔ شعر و داستان و هرگونه مطلب ادبی دیگر مورد بحث است، با دو گونهٔ دیگر تفاوتی بسیار دارد و از مهم‌ترین مختصات آن می‌توان به استفادهٔ بهینه و بهترین ادیب، از زبان اشاره کرد. شخص ادیب (علی‌الخصوص شاعر) در انتخاب واژه و گزینش نهایی بهترین‌ها مختار است. بی‌جهت نیست که می‌گویند: «شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد و در حقیقت گویندهٔ شعر، با وجود شعر خود، عملی در زبان انجام می‌دهد که خواننده، میان زبان شعری او و زبان روزمره و عادی، - یا به قول ساختارگرایان چک: زبان اتوماتیکی - تمایزی احساس می‌کند. این تمایز می‌تواند علت‌هایی بسیار داشته باشد، عللی شناخته و ناشناخته. اتفاقاً شعر حقیقی، شعر ابدی، همان شعری است که علت تمایز آن از زبان مبتذل و معمول، در تمام ساحات، قابل تعلیق و تحلیل نیست.»^۴

در تشخیص عناصر زبانی با دو مقوله روبه‌رو هستیم: ۱- واژگان ۲- ساختار نحوی که خود نیز ویژگی خاص دارد.

شاید یکی از بارزترین مشخصه‌های سبکی پناهی در زبان او نهفته باشد. اگر بخواهیم چند مشخصهٔ سبک‌ساز زبانی - (بویژه در حوزهٔ واژگان) - او را نام ببریم، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. وفور واژگانی که به عالم سینما و هنر بازی‌گری تعلق دارد.
۲. وفور واژگانی که به زادبوم شاعر و اصطلاحات محلی و فولکلور بر می‌گردد.
۳. بسامد بالای اسم اعلام از دانش‌مندان گرفته تا نویسندگان و هنرمندان و اندیش‌مندان جهان.
۴. بسامد بالای استفاده از نام کتاب‌ها و فیلم‌های مختلف.
۵. استفادهٔ زیاد از واژگانی که در شعر شاعر بوفور یافت می‌شود.

نوع زبان کاربردی مرحوم پناهی نیز مشخصه‌ای خاص دارد؛ او با بهره‌گیری از زبانی تلفیقی، واژگانی مختلف از آرکائیک گرفته تا محاوره‌ای‌ترین واژه‌ها و اصطلاحات را

در کنار هم می‌نشانند. این مسأله به نحو زبان نیز سرایت می‌کند. شاعر از این که در ساختاری مثلاً محاوره‌ای، واژه‌های آرکائیک بنشانند و پس از آن شعری به لهجه مادری تضمین کند و یا واژه‌های از زادبوم خود بیاورد، ابایی ندارد. علاوه بر این شاعر به واژگانی خاص علاقه دارد و بسامد این واژه‌ها در شعر او از سطح بالایی برخوردار است. در ادامه بحث، به تمام این موارد اشاره می‌شود. ابتدا به ساختار واژگان در شعر پناهی می‌پردازیم.

از دیگر مشخصات واژگانی شعر پناهی، وفور واژگان‌یست که به سینما و عالم هنر ارتباط دارد. بسامد این لغات آن قدر چشم‌گیر و بالاست که به صورت یک مشخصه سبکی درآمده است. این مشخصه به حدی است که اگر خواننده اشعار، سراینده آن‌ها را نشناسد، براحتی می‌تواند حکم به بازی‌گر بودن شاعر آن‌ها بدهد. در این جا لازم می‌دانم به نکته‌ای اشاره کنم؛ به جرأت می‌توان گفت حسین پناهی، دو دوره مختلف در سرایش شعرهایش پشت سر گذاشت. دوره اول را می‌توان از زمان سرودن اولین شعر تا انتشار من و نازی (یعنی سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳) بحساب آورد. دوره دوم، با نوشتن آخرین سروده‌هایش تا سال ۱۳۸۳ ادامه یافت. هرچه به طرف سال‌های پایانی زندگی شاعر نزدیک می‌شویم، (و قاعدتاً به شعرهای پایانی) از تعداد واژگانی که به سینما و هنر ارتباط دارد، کاسته می‌شود. این موضوع معلول دلایلی بسیار است. جنبه‌های فکری و روانی و شرایط خاص روحی شاعر و نیز رسیدن شاعر به افق‌های جدید در شعر و یافتن زبان خاص می‌تواند از مهم‌ترین علت‌های این تغییر باشد. بی‌شک در عرصه شعر، هنوز کسی به اندازه پناهی از این نوع واژه‌ها (واژه‌هایی که به عالم سینما و هنر مربوط باشد) استفاده نکرده است.

«دوربین حرکت، کات»

ما خرماي خشک می‌خوریم، / با فرمان دوربین! حرکت! / حرکاتی انجام می‌دهیم / و با فرمان کات / به استقبال شب می‌رویم.^۵

«سینما»

دخترک بینوا! / خواب بودم می‌آدم از کنار شغال‌هایی که تخمه را می‌شناختند، / اما بی‌هیچ تقدیری از کاشفین فداکارش / برای دفاع از سینما او را به تمسخر می‌کویدند.^۶

«آنتن امواج»

کلاغ‌ها شبیه همین کلاغ‌ها بودند / و نارون‌ها نیز! / نه/نه این پرندگان سیاه / آوازه میان آنتن‌ها و امواج / و نه این مناظر / که پنجره‌ها را قاب کرده‌اند!^۷

اسم‌های خاص (شاعران، نویسندگان، اندیش‌مندان، هنرمندان)

شعر پناهی محشون از اسامی نویسندگان، اندیش‌مندان، شاعران و هنرپیشگان

است. کمتر شعر یا کتابی می‌توان از او یافت که صورتی از این اسامی در آن نیامده باشد. این خصیصه که یکی از مشخصه‌های شعر محروم پناهیست، می‌تواند حاصل چند عامل باشد: ۱- انس شاعر با کتاب و کتاب‌خوانی، خصوصاً کتب نویسندگان غربی. ۲- آشنایی شاعر با سینما و سایر هنرها و رسوب این اسامی در لایه‌های زبانی شعر او. ۳- ناگزیر باید اذعان شود، ضعف و خام دستی شاعر در سرایش، بویژه در دوران اولیه باعث می‌شد، شاعر برای سرپوش نهادن به این ضعف و تظاهر به عمیق بودن، در بکارگیری هر چه بیش‌تر این اسامی، دقت لازم را نداشته باشد. بر هر ناقد روشن بین و ادیب کار کشته‌ای مسلم است که تلاطم‌های سرایش و غوغای درونی روزها و شاید سال‌های اولیه شاعری، فرد را چنان درمانده می‌کند که اگر سیلان روح را تحت کنترل در نیورد و به ابزار فکر و قریحه سالم و نیز زبان و قلمی مسلط، واژگان را صیقل ندهد، چیزی نمی‌گذرد که بر پهنای دفتر، آواری از لغات نتراشیده نخراشیده، ذهن را مغلوب می‌کند. ناگفته پیداست که عجزین شدن مرحوم پناهی با این اسامی، از طریق مطالعه بسیار، می‌تواند دلایل کاربرد آن‌ها باشد و این عیب نیست مگر در مواردی که این اسامی باعث کندی حرکت ذهن مخاطب در التذاذ هنری شود؛ مواردی که ذهن مخاطب با اسمی آشنا نیست و از چند و چون و کیفیت فکری و زندگی آن، آگاه نباشد.

مثلاً در شعر زیر

اولین آواز را من خواندم، / برای زنی که در هراس سکوت سنگ سکسکه، / تنها نارگیل
شامم را قاپید برد! / من اولین کسی هستم که از چشم زنی ترسیده است! / من ماگدالینم! غول
تماشا! / کاشف دل فندق سنگ آتش زنه!^۹

ماگدالین، از اسامی خاص و ناآشنایی است که ذهن خواننده را از حرکت در شعر باز می‌دارد و در روانی کلام، سخته ایجاد می‌کند، اما در شعر زیر به علت اشتها اسم شکسپیر، در حرکت شعر اشکالی پیش نمی‌آید.

ببیند یا نبیند، / باید تجدید نظر کند شکسپیر / در شخصیت کلتوپاترا... / و من دست
به کمر / با شمشیر مرصع آویزان / دروغی دیگر را، / به میلیون‌ها دروغ پیران دیگر وقایع
اضافه می‌کنم!^۹

جالب آن که طبق بررسی‌های بعمل آمده توسط نگارنده، آماری معنادار از کاربرد اسامی خاص بدست آمد که ذکر شمه‌ای از آن خالی از لطف نیست. همان‌گونه که در ابتدای این مبحث اشاره شد، زندگی شاعری پناهی متشکل از دو دوره بود: دوره اول از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳ که شاعر به سرایش من و نازی و کابوس‌های روسی، پرداخت و دوره دوم که منجر به سرایش آخرین سروده‌ها، یعنی نمی‌دانم‌ها و سال‌هاست که مرده‌ام، می‌گردد. در دوره اولیه همان‌گونه که اشاره شد، خصوصیات خاص دارد و

معمولاً مشکلات خاص آن گریبان‌گیر تمام شاعران می‌شود. همان‌گونه که شاملوی آهن‌ها و احساس و قطع‌نامه، با شاملوی هوای تازه تفاوتی بسیار دارد و فروغ عصیان و دیوار با فرو تولدی دیگر، از زمین تا آسمان متفاوت است؛ پناهی نیز در سال‌های اولیه به نسبت سال‌های بعدی دچار دگردیدی شد و روحیاتش تغییراتی بسیار کرد، اگرچه جوهره اصلی محتوا و مضمون‌هایی تغییر ماند. یکی از این تغییرات در بخش بسامد اسم‌های خاص است. ۸۲ درصد از کل اسم‌های خاص بکار رفته در کل شعرهای منتظر شده از پناهی متعلق، به دوره اول شاعری و تنها ۱۸ درصد آن‌ها مربوط به دوره دوم است. ضمناً اگر ۳ درصد اسم‌های موجود در شعر DOT COM را نیز به ۸۲ درصد اضافه کنیم، این تغییر چشم‌گیرتر است.

بسامد اسم‌های خاص

۱- کابوس‌های روسی	۶۴ مورد	۳۷ درصد
۲- من و نازی	۶۰ مورد	۳۵ درصد
۳- سال‌هاست که مرده‌ام	۱۷ مورد	۱۰ درصد
۴- به وقت گرینبویچ	۱۴ مورد	۸ درصد
۵- نمی‌دانم‌ها	۱۲ مورد	۷ درصد
۶- افلاطون کناربخاری	۶ مورد	۳ درصد
جمع کل:	۱۷۳ مورد	

واژگان مرکب

طی بررسی دفتر شعر افلاطون کنار بخاری، بسامد واژگان ساده نسبت به واژگان مرکب بیش‌تر است. به نمونه‌هایی از واژگان مرکب توجه کنید.

«سم فشار»

من با هدهد کتابی ساعت‌ها گریه کردم / و دو دکمه متبرک کتم را / به آهوی کوری
بخشیدم که در به در به دنبال ویزای آفریقا بود / و شنیدم که پیشه پیری در ویلای قسطی
تابستانی‌اش / برای نوه‌های بازی گوشش / داستان کهنه سم فشار را با خنده‌های اغراق‌آمیز
تعریف می‌کرد / نوه‌هایش نمی‌خندیدند...^{۱۰}

علاوه بر فضای خاص این شعر که گویی شاعر همه جان‌داران را انسان می‌انگارد، این ترکیب جدید، جالب توجه است.

«بخ لایه»

کی؟ / کدام؟ / یخ؟ / کی؟ / و آهنگ اولین شکست یخ لایه / با دست‌های کوچک لرزان... /
اولین پرواز پرندگان / باید چیزی شبیه اولین سفر کودکان باشد! / جهان سرش را با شامپو
شسته است! / ایستاده و آرام^{۱۱}

این ترکیب به هم‌راه واژه جدید شامپو، و ایهام در واژه جهان، فضایی خاص به
شعر بخشیده است.

«نقره‌گون»

به عبث دم می‌تکاند، / پیر اسب دریا... نقره‌گون منقط! / پشه‌ها نیز دیگر از او حسابی
نمی‌برند! / نه مرغان سفید، نه ماهیان سیاهی!^{۱۲}

همان‌قدر که بوی کهنگی و باستانی بودن از ترکیب پیش گفته به مشام می‌رسد،
و به شعر صلابتی خاص می‌بخشد، حلاوت تعبیر دیگر از او حسابی نمی‌برد، که امروزی
و نو است، شعر را واقعی‌تر و ملموس و قابل دست‌رس نشان می‌دهد.

واژگان و ترکیب‌های زیر که به زبانی کاملاً محاوره‌ای سروده شده، نیز نمونه‌ای از
سرایش در شعر پناهی است.

و این قدر می‌خونم تا این گلوی وامونده و بمونه، / تا که شب بشه و بچیم تویه چار
دیواری حلبی / که عمو بارون روطاقش، عشق سیاه خیالی من ضرب گرفته^{۱۳}
ترکیب اکثر واژگان مرکب در شعر پناهی، به ترتیب کاربرد بدین گونه است.

۱. اسم با اسم (و پسوند). مثال: آرام آرام، رودخانه، پابرهنه.

۲. اسم با پسوند. مثال: بچه‌گانه، خشمگین، خوابیده.

۳. پیشوند با اسم. بی‌تعبیر، بی‌شمار، بلاشک.

۴. اسم با میانوند و اسم. مثال: سراسر، مالا مال.

۵. اسم با بن مضارع. مثال: لبخند، جگرسوز، دست‌یاب.

۶. بن مضارع با پسوند. مثال: بهتر.

۷. اسم با صفت مفعولی. مثال: گم‌گشته، سرگیجه.

۸. صفت با اسم. مثال: زردرنگ، گنجشکی رنگ، سرخ رنگ.

۹. بن ماضی با پسوند. مثال: کشیدن، گشایش، شنیدیم.

۱۰. صفت با پسوند. مثال: گرم‌تر، بلندترین، پیرترین.

۱۱. پیشوند با بن ماضی. مثال: ناگشوده، ناشناس.

۱۲. پیشوند با بن مضارع. مثال: بر خورد، درمی‌یابی.

لغات و اصطلاحات محلی

شاید اسم نیما کافی باشد تا بیاد بیاوریم که او در میان معاصران، اولین کسی

است که پای لغات و اصطلاحات زاد و بوم خود را به عرصه شعر باز کرد و به چشم فارسی زبانان آشنا. دیگر کم‌تر کسی پیدا می‌شود که معنی «ری را» را ندانسته باشد. حسین پناهی نیز واژگان بسیاری از زبان مادریش به گنجینه زبان فارسی اضافه کرد؛ زبانی که بازمانده از زبان‌های باستانی ایران زمین است. البته ناگفته پیداست که شرط استفاده از این لغات، شیوایی و نیز هم‌خوانی با بافت شعر و قابل دست‌رس بودن معنی آن‌هاست.

از لنده به لندن / از سیلویا پلات به هات پلات، / از زمین به آسمان، از چرا به چون...^{۱۴}
 هات پلات^{۱۵}، با وجود بالا بردن موسیقی شعر به علت نامفهوم بودن و عدم پی‌نوشت معنا، خواننده را سردرگم می‌کند. اما در شعر زیر:

«رفتَم و وارْت دیدم چِلِ وارْت / چِلِ وارِ گَهَنْت و بَرْدِ دس نِهَارِت.» / خرابه اجاق‌ها
 رادیدم در خرابی خانه‌ها / و دیدم سنگ‌های دست‌چین تو را در خرابه کهنه‌تری! / پشت دیوار
 لحظه‌ها همیشه کسی می‌نالدا! / و این بار دختری به یاد مادرش...^{۱۶}

شاعر پس از آوردن شعری به زبان مادری، بلافاصله در مصراع‌های بعدی، معنی آن را جا داده است و این بیت در خدمت کل شعر قرار می‌گیرد.

ده دقیقه سکوت، / به احترام آشنایان نیاکانم / غرغز گهواره‌های کهنه / و جرینگ
 جرینگ زنگوله‌ها! / داگرون برم کرون لی / جات ایبوم سایه بلی / نه ای بلی / نه او بلی / سایه‌دار
 اولی / سیدی محمیر پیرش بکن / صحاب شمیشرش بکن / گهواره‌ات را / زیر سایه خنک
 درخت بلوط خواهم بردا! / برای تو زنده‌ام! / ای همه زندگی‌ام! / تو را به سایه می‌برم! / سایه
 درخت بلوط / و نه هر سایه‌یی نه هر بلوطی!^{۱۷}

شعر از زبان مادری که در ایل به ناز و نوازش کودکش می‌پردازد، تضمین گرفته شده است. می‌توان گفت تمام زنان ایل، این شعر را از برنند. شاعر در یادبود مادرش و کودکی بر باد رفته خود، این شعر را واگویی می‌کند.

آشنایی‌زدایی (Defamiliarization)

گاهی شاعر برای پاک کردن غبار عادت از واژگان، دست به تغییر در ترکیب و ساخت کلمات و ترکیبات و نحو جملات می‌زند. به این تغییر و تحول و عادت‌زدایی، آشنایی‌زدایی می‌گویند. به تعبیری دیگر، «یکی از مهم‌ترین عوامل رستاخیز واژه‌ها، جایی است که یک واژه به گونه‌ای بکار می‌رود که خلاف انتظار خواننده است.»^{۱۸}
 این واژه ابتدا توسط صورت‌گرایان روسی بکار رفت. آشنایی‌زدایی در سطح گفت‌وگو و زبان ممکن است در حوزه‌هایی متفاوت رخ دهد. دکتر شفیع کدکنی در کتاب موسیقی شعر، به دو سطح از آشنایی‌زدایی اشاره دارد:

الف: آشنایی‌زدایی در حوزه قاموسی. ب: آشنایی‌زدایی در حوزه نحو زبان. آشنایی‌زدایی در حوزه نحو زبان، دشوارترین نوع آشنایی‌زدایی است. «زیرا امکانات نحوی هر زبان و حوزه اختیار و انتخاب نحوی هر زبان به یک حساب محدودترین امکانات است. آن تنوعی که در حوزه باستان‌گرایی و اژگانی یا خلق مجازها و کنایات وجود دارد، در قلمرو نحو زبان قابل تصور نیست.»^{۱۹}

«پولک بلور، نگاه جوانش»

هراس مرغ دریایی از چیست؟ / آیا هزار پولک بلور در نگاه جوانش برق نمی‌زند؟^{۲۰}
شاعر پولک بلور، را به جای ماهی بکار می‌برد و حلاوتی تازه به روح شعر می‌دمد. نگاه جوان، نیز صفتی خاص و ناآشناست که به خیزش کلام در پهنه ذهن کمک می‌کند.

مثال‌های دیگر

آسمان خالی از قوش است / و مرغ مادر رو به سمتی گردن کج می‌کند! / های آدمی
هوی توفان، / جهان بی‌کرانه سرشارِ راز باد! / آمین!^{۲۱}

های و هوی از اتباع است؛ درست عین کژ و مژ (چون کشتی بی‌لنگر کژ می‌شد و مژ می‌شد) که مولانا جدا از هم‌دیگر آورد. سنت زبان آن‌ها را غیرقابل تفکیک می‌داند اما شاعر هنجارشکنی می‌کند.

«زنبورهای سبز، برگ‌های مرده»

و در کرت‌ها / جز تپاله و زنبورهای سبز برگ‌های مرده / برای باد طبعی نمانده است! / نا مانا / چون سایه ابری که در هیچ خاطره‌ای مرور نمی‌شود!^{۲۲}

شکل طبیعی آن بود که شاعر می‌گفت: «جز تپاله و زنبورهای مرده و برگ‌های سبز / برای باد طبعی نمانده است.» اما شاعر با جابه‌جایی دو کلمه سبز و مرده، به شعر رونقی دوباره می‌دهد.

«کلاغ روشن، اقاقای تاریک، آجیل اشتغال»

... کو آجیل اشتغال؟ / تنها دو کلاغ روشن برآیم مانده است / و یک اقاقای تاریک^{۲۳}
معمولاً آجیل، برای سرگرمی مصرف می‌شود. شاعر با صفت کردن این خاصیت، به کلمه‌نمایی دیگر می‌دهد. موصوف کردن کلاغ به روشن و اقاقیا به تاریک، نیز نوعی آشنایی‌زدایی و برجسته کردن است.

چون گرگ شل که به بوی هزار پرسه آلوده است! / جفتم نیامده است! / در افق / جز هاپ هاپ سگ، / صدایی طلوع نمی‌کند!^{۲۴}

آلوده بودن به بوی پرسه و طلوع هاپ هاپ سگ، از تصاویر زیبای دیگری است که ذهن را از کلیشه‌های خسته‌کننده و ملال‌آور می‌رهاند و به شعر لعاب تازگی می‌زند. آشنایی‌زدایی در شعر پناهی کاربردی مناسب دارد...

باستان‌گرایی (آرکائیسم)

شاید پس از وزن و قافیه، معروف‌ترین و پرتأثیرترین راه‌های تشخیص دادن به زبان، کاربرد آرکائیک باشد؛ یعنی استعمال الفاظی که در زبان روزمره و عادی بکار نمی‌رود. به بیانی دیگر، اگر شاعر یا نویسنده در اثر خود از واژگان و ساختار نحوی قدیم استفاده کند، باعث تشخیص زبان وی می‌شود. دکتر شفیع کدکنی می‌گوید: «مفهوم باستان‌گرایی در نظر ما، محدود به احیای واژگان مرده نیست، حتی انتخاب تلفظ قدیمی‌تر یک کلمه، خود نوعی باستان‌گرایی است.»^{۲۵}

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد؛ در شعر پناهی، زبان میان محاوره و باستان‌گرایی (یا همان آرکائیک) نوسان دارد. در بعضی از سروده‌های او به خصوص در سروده‌های اولیه، شاعر می‌خواهد با زبان کوچه و بازار و محاوره‌ای مفاهیم شعری خویش را بیان کند و این البته در بعضی جاها باعث سقوط و نزول سطح شعر می‌شود. از دلایل عمده این کار می‌توان به زندگی هنری وی و تأثیر دیالوگ‌های سناریویی و گفتارهای نمایش‌نامه‌ای بر فکر و زبان او، اشاره کرد. با این وجود در چند شعر موفق پناهی، رد پای آرکائیک دیده می‌شود. متأسفانه پناهی در ابتدای راه شاعری بود و تا کمال مطلوب سرودن فاصله‌ای نداشت. شاید اگر فرصتی بیش‌تر می‌یافت و جوان مرگ نمی‌شد، اینک شعرهای موفق‌تری از او پیش رویمان بود. در ادامه، به نمونه‌هایی از آرکائیک در واژگان و ساختار نحوی در شعر پناهی اشاره می‌شود.

«باز گسترم، در افکندن»

دیگر نه پای نشستن برایم مانده است / و نه حوصله دیگر بار دیگر بار که دامی باز گسترم... / معجزه‌ای کن! / قبل از آن که با درافکندن خود به عمق درّه، / به شناخت خویش توفیق یابم! / منتظر معجزه‌تان هستم...^{۲۶}

«حالیا»

تا بسازم شیشه چشمان خود را آینه، / خون دل را جیوه کردم سال‌ها! / حالیا از دشت رنگِ گل در آ! / زلف خود را شانه زن در چشم ما!^{۲۷}

«بانو، سکتنا»

من بانوی تاجدار عشقم را / که در قصرِ غصه و سوسن سکتنا دراد، / شبانه به کوچه‌های سرگردانیم دعوت می‌کنم!^{۲۸}

«ژدهای هزار چشم»

آخرین بار / او را به جایی بردم، / تا به وضوح ببیند / ازدهای هزار چشمی را / که بر پیچک هزار پیچ شاخک‌هایش، / گنجشکی تنها / گل سرخی را / در آوازِ پیوسته صدا می‌زند!^{۲۹}

«نیک، مباد، به آوایی، فاخته»
 من حرف می‌زنم، چون فاخته که آوازمی خواند! / تحلیل کنید آوازِ فاخته را، / به قدرت
 سلامت حضور آوازش! / نیک تحلیل کنید مباد که به تهمت ناروا / کلاغ را به بدآوایی متهم سازید!^{۳۰}
 «باید، پندار»
 همان بود که باید! / پندار که فرشتگان در رفت آمد یک خلقتِ شگفتند!^{۳۱}
 «به پاس، از آن، در اوست، روا مدار، کدام آیینم»
 جهیزت عشق، / به پاس مهریه‌ات که جاودانگی ست! / و گفت: همه دریاها از آن تو، /
 یک کوزه آب از آن من! / ... / راضی نمی‌شوی اگر... / جهان هر چه در اوست از آن تو، / تنها یک
 ستاره از آن من! / روا مدار که بمیرم / و ندانم به کدام آیینم!!^{۳۲}
 «آن‌گاه، بیش، آری، حکایت»
 آن‌گاه به خود آمدم / که مشتی خاکستر بیش نبودم! / آری! این چنین بود، / حکایت
 شب زفاف من فلسفه!^{۳۳}
 «تنگنا، لختی»
 در تنگنای آب، / لختی نفس تازه می‌کنم!^{۳۴}
 «خوشا روزگاری»
 عشق به انسان هر قدرتی را / از پای در خواهد آورد / خوشا روزگاری که چشم‌ها بر
 لب‌ها حق اولویت داشتند!^{۳۵}
 «آن‌سان»
 ملال وجود پر سوال خود را چه‌گونه می‌شود گفت؟ / آن‌سان که همه بدانند / تنها
 انسان است که با زبان‌های مختلف حرف می‌زند...^{۳۶}
 «باژگون»
 آسمان خالی، / باژگون خاطره دریا بود^{۳۷}
 «اندرون، زار، پیوسته»
 در اندرون ما / کودکی پیوسته زار می‌زند!^{۳۸}
 «ماند، گرده‌های براقش، چله کمان، قصیل»
 جوی، کره اسبی را ماند / نا آرام / با گرده‌های براقش... / تیری رها شده از چله کمان /
 مست چویل قصیل بهمن...^{۳۹}

واژگان بیگانه

واژگانی که مرحوم پناهی در شعر خود بکار می‌برد، بیش‌تر فارسی بود. با این
 وجود، لغات عربی نیز گه‌گاهی در شعر او دیده می‌شد. نکته قائل ذکر در مورد این
 لغات، دشواری تشخیص آن‌هاست. می‌توان گفت اصالت عربی اکثر این لغات را فقط با

مراجعه به لغت‌نامه، می‌توان مشخص نمود. غیر از این، بسامدی بالا از لغات بیگانه غربی در شعر پناهی وجود دارد. اغلب این لغات نیز آن‌چنان در زبان فارسی جا باز کرده که نیاز به توضیح و تفسیر ندارد. بخشی دیگر از این کلمات نیز با اندکی حذف یا اضافه تغییر شکل داده و به شکل فارسی درآمده است. کلمه سیگار، یکی از این واژگان است که به شکل فعلی درآمده است. مجرای ورود عمده واژگان بیگانه به شعر پناهی، معمولاً یکی از این دو راه است؛ الف - سینما و هنر: ذکر همین نکته بس، که بیش از دو دهه از زندگی مرحوم پناهی در عالم سینما و هنر گذشته و از این ره‌گذر، واژگان بیگانه زیادی وارد شعر او شد. دیالوگ، میزانشن، ملودی و کات، از جمله این کلمات است.^{۴۰} ب - زندگی مدرن و صنعتی جدید: دیگر دروازه ورود این لغات بیگانه، تجدد و انقلاب صنعتی در غرب و رسیدن موج‌های بلند آن به ایران است.

قبل از آن که فرهنگستان‌های مثلاً فارسی‌ساز بتوانند واژه‌ای معادل بسازند، حجمی بالا از این واژگان بر زبان مردم جاری می‌شود. پلاستیک، پیانو، آپارتمان و کاربرد، از این جمله است. به مثال‌های دیگر توجه کنید.

«سوژه، ژورنالیست، ژن»

و سوژه‌های بی‌شعور ژورنالیست / که به ژن، شباهت به مسیح برده‌اند / و به پوشش نیز ادامه می‌دهند! / آقا! / چند بهشتس جهنم / زندگی مرا جبران خواهد کرد!^{۴۱}

«ماشین»

و صدایش گم شد / در قیل‌قالِ خربزه‌ها و لباس‌ها و ماشین‌ها و سواره و چشم‌ها! / درست همان لحظه / که برق پولکِ مینار بانوی زندگی / ابرها را برای یک لحظه دو پاره کرد!^{۴۲}

«پلاستیک»

هیئت پدرم را، / در همان قاب به یاد می‌آورم / لاغر اندامِ اندکی خمیده / بوی کاغذ خیس می‌داد / پلاستیک سوخته، / و همیشه خدا نیز / سیگارش را در اداره جا می‌گذاشت... / بی‌تاب در خانه تاب می‌خورد / و من می‌دانستم که آن روز از کسی سیلی خورده است! / بی‌دلیل... / مهربان بود^{۴۳}

WWW.VAT DAT COM

از لنده به لندن، / از سیلویا پلات به هات پلات، / از زمین به آسمان، از چرا به چون...^{۴۴}

«هابل»

سرخ می‌شود از شرم / ستاره زهره، / در برابر نگاهِ هیز دوربین هابل / که سوت می‌زند / و وقیحانه آدامس می‌جوَد!^{۴۵}

«والیوم، ساندویچ»

نشان به آن نشان، / که دو هزار سال از میلاد مسیح می‌گذشت / و عصر / عصرِ والیوم بود / و فلسفه بود / و ساندویچِ دل جگر!^{۴۶}

«ملودی، پیانو»

نفرینم کن / به خار خسته‌گی بی‌فرجام لحظات / و ناگزیری علمِ اسب از وقوع زلزله / و این ملودی غریب که ذهن زلال پیانو را مغشوش می‌کند!^{۴۷}
جالب آن که هر چه به سال‌های پایانی عمر شاعر، یعنی دوره دوم شاعری او نزدیک‌تر می‌شویم، بسامد واژگان سینمایی کم‌تر و بسامد واژگان بیگانه بیش‌تر می‌شود.

بسامد واژگان بیگانه

۱- سال‌هاست که مرده‌ام	۶۳ مورد	۲۷/۷۵ درصد
۲- نمی‌دانم‌ها	۴۱ مورد	۱۸/۰۶ درصد
۳- من و نازی	۴۱ مورد	۱۸/۰۶ درصد
۴- به وقت گرینبویچ	۳۸ مورد	۱۶/۷۴ درصد
۵- افلاطون کناربخاری	۲۷ مورد	۱۱/۸۹ درصد
۶- کابوس‌های روسی	۱۷ مورد	۷/۴۸ درصد

واژگان پر کاربرد

هر شاعر یا نویسنده‌ای، به صورت ناخودآگاه تمایل به استفاده از یک سری واژه‌ها دارد. این تمایل در کاربرد، باعث بالارفتن بسامد واژگان مذکور می‌شود. تجزیه و تحلیل این کلید واژگان، می‌تواند معرف فکر و بینش خاص شاعر یا نویسنده آن‌ها باشد. هم‌چنین از طریق بررسی آن‌ها، دست یافتن به دیدگاه‌های شاعر از جمله شاد یا غمگین بودن او آسان می‌شود. نگارنده با بررسی دقیق تمام اشعار منتشر شده از مرحوم پناهی، موفق به بیرون کشیدن بسامد این لغات شده است. ضمن آوردن این لغات به ترتیب کاربرد، سعی می‌شود اشاره‌ای کوتاه به بار عاطفی و نیز کاربرد نمادین آن‌ها نزد ملل مختلف کرده و از این طریق به گوشه‌ای دیگر از زبان شاعر راه یابیم.

چشم

چشم با ۲۴۳ بار استفاده، در شعر پناهی بالاترین بسامد را دارد. «چشم، اندام حس بینایی و طبیعتاً به تقریب در سراسر جهان نماد نیروی دراکه است و مبتنی بر آن می‌باید چشم جسمانی را از نظر کاربردش به عنوان گیرنده نور، چشم پیشانی یا چشم سوم شیوا، و سرانجام چشم دل، که همگی نور معنوی دریافت می‌کنند، ملحوظ داشت.»^{۴۸}

این واژه با بار عاطفی مثبت به عنوان نماد شناخت و بینش مافوق طبیعت، اولین واژه‌ای است که در شعر پناهی جلب توجه می‌کند.

شب

دومین واژه از نظر بسامد بالا، شب با ۱۲۶ مرتبه کاربرد است. «شب تصویر ناخودآگاه است و در رویای شب، ناخودآگاه آزاد می‌شود. مانند تمام نمادها، شب هم دارای دو جنبه است؛ جنبه تاریک، جایی که کون و فساد صورت می‌گیرد و جنبه آماده‌سازی برای روز، جایی که نور زندگی از آن بیرون می‌جوشد. در یزدان‌شناسی عرفانی، شب نماد غیبت کامل آگاهی معین، یعنی آگاهی تحلیل‌پذیر و قابل بیان است و پیش از آن نشانه فقدان هرگونه امر بدیهی و حمایت‌های روانی است. شب در ارتباط با مفاهیمی چون تاریکی به معنای خلوص در هوش و فرد است، و در ارتباط با مفهومی چون خلأ و تنگ‌دستی به معنای خلوص خاطر است و در ارتباط با خشکی و بایری به معنای خلوص در امیال و عواطف حسی و حتی خلوص در آرزوهای برتر است.»^{۴۹}

روز

بلافاصله بعد از شب، روز با ۱۰۸ بار استفاده بالاترین بسامد را دارد. «اولین معیار قیاس در مورد روز، توالی قاعده‌مند آن است: تولد، رشد و تمامیت زندگی و مرگ... بنابر ادیان ابراهیمی مدت خلقت شش روز بطول انجامیده است و روز هفتم نشانه زندگی ابدی است. مفهوم حقیقی خلقت در مدت شش روز، در سفر پیدایش هدف بسیاری از شارحان یهودی و مسیحی بوده است.»^{۵۰}

مادر

مادر، از دیگر لغات مورد نظر شاعر است که ۹۱ مرتبه در اشعار پناهی تکرار شده است. بار مثبت عاطفی این واژه و هم‌چنین عاطفه و احساس قوی که با شنیدن این اسم به ذهن متبادر می‌شود، واقعیت عاطفی و علایق شاعر را می‌رساند.

زن

زن، از دیگر کلماتی است که با ۸۵ بار کاربرد، سهمی بسزا در شعر پناهی دارد.

سایه

سایه، نیز در شعر پناهی با ۷۹ بار تکرار، دیگر واژهٔ پرکاربرد است. این واژه «از یکسو با نور در تضاد است و از سوی دیگر تصویر چیزی فرار و گذرا، غیرواقعی و متغیر... در عرفان اسلامی تمامی تجلیات حقیقت الاهی که به چشم مؤمنان و عارفان تمامی خلقت است، به عنوان ظلّ الله (سایهٔ خدا)، نور سیاه، و ظهر تاریک ملحوظ می‌شود.»^{۵۱}

رنگ‌ها

رنگ‌ها هم با تحرک بخشیدن به شعر، می‌تواند پویایی و برجستگی خاص به شعر عطا کند. مرحوم پناهی با استفاده از رنگ‌های مختلف، به خلق تصاویر حسی بسیار پرداخته است. بسامد کاربرد رنگ‌های سیاه با ۷۹ بار، سرخ ۷۰، سفید ۶۱ و زرد ۳۴ بار، بالاترین است. سبز با ۳۰ مرتبه، آبی ۲۱ صورتی ۷، بنفش و میشی ۶، نقره‌گون ۵، خاکستری ۵، ارغوانی ۴، آلبالویی و قهوه‌ای ۳، کال و فلفلی ۲، گنجشکی، اناری، خاکی، نیلی، طلایی و سرمه‌ای هر کدام ۱ بار، ترتیب کاربرد دیگر رنگ‌ها در شعر پناهی است. بسامدهای ذکر شده، خود به تنهایی می‌تواند ارزش رنگ در شعر پناهی را برساند. البته امروزه «نمادگرایی رنگ‌ها نیز تمام ارزش‌های گذشته و سنتی خود را بدست آورده است... اولین خاصیت نمادین رنگ‌ها در فراگیری و جهان گستری آن است، نه فقط جهان گستری جغرافیایی، بل که در تمام سطوح موجودیت و شناخت، از جمله کیهان‌شناسی، روان‌شناسی علم باطن و غیره...»^{۵۲}

سیاه

«سیاه، رنگ مقابل سفید و در ارزش مطلق خود برابر سفید است. زیرا هم سفید و هم سیاه در دو قطب درجات رنگ جای می‌گیرد و حکم آخرین حدّ رنگ‌های گرم و سرد را دارد؛ سیاه، بنابر تاریکی و یا درخشش خود نشانهٔ فقدان و یا ترکیب رنگ‌ها است. سیاه، از نظر نمادگرایی اغلب به عنوان سرد؛ منفی، ضدّ رنگ تمام رنگ‌ها شناخت می‌شود و در ارتباط با ظلمات نخستین و بی‌تمایزی اولیه است.»^{۵۳}

سرخ

«سرخ به خاطر نیرو، قدرت و درخشش خود در سراسر جهان به عنوان نماد اساسی اصل زندگی ملحوظ می‌شود. سرخ، این رنگ آتش و خون، همان و وجه‌گیری

نمادین آتش و خون را داراست و بدون شک، مفهوم آن برحسب تیره یا روشن بودن رنگ ظاهری آن تفاوت می‌کند.^{۵۴}

سفید

«سفید، مانند رنگ متضاد خود سیاه، ممکن است در دو منتهی الیه درجات رنگ قرار گیرد. از آن‌جا که مطلق است، هیچ تفاوتی نمی‌گیرد جز آن که از سفید مات تا سفید براق حرکت می‌کند؛ گاهی به معنی فقدان رنگ و گاهی به معنی مجموعه رنگ‌هاست. به این ترتیب گاهی در بدایت و گاهی در نهایت زندگی روزانه و عالم ظاهر قرار می‌گیرد، که به سبب ارزش آرمان و خط تماس را می‌دهد.»^{۵۵}

زرد

«زرد، رنگی شدید، سخت، تیز تا حدّ زندگی، خارج از اعتدال و چون توده‌ای فلز مذاب کور کننده است. زرد، گرم‌ترین، پراکنده شونده‌ترین و سوزان‌ترین رنگ‌هاست و بسختی می‌توان آن را خاموش کرد. زرد، هم‌واره از چارچوبی که حاوی آن است، تجاوز می‌کند.»^{۵۶}

زمین

این واژه با ۷۸ بار تکرار، دارای بسامدی بالا در شعر پنهایی است. «زمین از نظر نمادین، مقابل آسمان و به عنوان اصل منفعل در برابر اصل فعال؛ وجه مونث در برابر وجه مذکر هستی؛ تاریکی در برابر نور، بین در برابر یانگ، تمس (نیروی سقوط) در برابر ستّوه (نیروی صعود)؛ شدت، سکون و غلظت (ابوعقوب سجستانی) در برابر طبیعی لطیف، فرار و حلال قرار می‌گیرد.»^{۵۷}

سگ

این لغت که ۶۷ بار تکرار شده است، از دیگر واژگان مورد علاقه پنهایی است «نماد پیچیده سگ، در نظر اول وابسته به عناصر سه گانه خاک، آب و ماه است که مفاهیم پنهان و زنانه آن‌ها را می‌شناسیم که هم نباتی و جنسی است و هم پیش‌گویانه و بنیادین، هم به معنای ناخودآگاه است و هم به معنای نیم آگاه.»^{۵۸} واژه سگ، در نزد ملل مختلف، به عنوان نمادهای گوناگون بکار رفته است. مثلاً «در ایران باستان و در باکتريا (بلخ کنونی)، مردگان، سال‌مندان و بیماران را جلوی سگان می‌انداختند. پارسیان

بمبئی، سگی را نزدیک آدم مشرف به موت قرار می‌دهند، به ترتیبی که انسان و حیوان چشم در چشم هم داشته باشند و پس از مرگ زنی در هنگام زایمان، دو سگ را حاضر می‌کنند، زیرا باید در سفر، روح را همراهی کنند. بر روی پل اسطوره‌ای چینوت، که خدایان پاک و خدایان ناپاک مشاجره می‌کنند، سگ‌هایی پل را در کنار خدایان پاک نگه‌بانی می‌کنند و ارواح درست‌کاران را به بهشت راه‌نمایی می‌کنند.^{۵۹}

کودک

۶۱ بار تکرار کودک، اهمیت آن را می‌رساند. می‌توان این کلید واژه را نیز یکی از لغات مهم این دفاتر نامید. این واژه نیز به تنهایی نمودار گوشه‌ای دیگر از سبک شعری و شخصیت پناهی است. «کودک نماد معصومیت است؛ این مرحله، مرحله قبل از خطا [ی آدم و حوا]، و بنابراین مرحله عدنی است که در سنت‌های مختلف به بازگشت به مرحله جنینی تعبیر شده است و کودک نزدیک به مرحله جنینی است. کودک نماد سادگی طبیعی و نماد خودجوشی و خودبه‌خودی است.»^{۶۰}

آسمان

۵۵ دفعه در شعر پناهی آمده است و افق دید شاعر را بیان می‌کند. «آسمان به تقریب نمادی جهانی است و از طریق آن، باور به موجودی الهی و علوی، یعنی خالق جهان و ضامن باروری زمین القا می‌شود.

آسمان‌ها عالم به غیب و صاحب فردی بی‌پایان هستند و قوانین مذهبی و اغلب آیین‌های فرق توسط آسمان‌ها در اقامت کوتاهشان بر زمین برقرار شده‌اند: آسمان‌ها ناظر بر قوانین‌اند و کسانی را که از آن‌ها سرپیچی می‌کنند، به صاعقه می‌زنند.»^{۶۱}

پدر

این واژه که ۶۱ مرتبه در شعر پناهی آمده است، جای‌گاهی خاص در نمادها دارد. «نماد تبار و تخمه، مالکیت، استیلا و شأنیت. با این مفاهیم، پدر یک شخصیت قدغن‌کننده و در اصطلاح روان‌شناسی یک شخصیت سترون‌کننده است. پدر نمایش‌گر تمامی چهره‌های مقتدر است: رئیس، ارباب، استاد، حامی، خدا. نقش پدرسالارانه نقشی است که تمامی کوشش‌های بیرون آمدن از زیر بار قیمومیت را خنثی می‌کند و در ارتباطها تأثیری محروم‌کننده، محدودکننده، اجحاف‌گر و عقیم‌کننده دارد. پدر، نشان‌دهنده عقل در تضاد با گرایش‌های غریزی، جهش‌های خودجوش و عدم آگاهی است. پدر، نشانه اقتدار به معنای سنتی است، که در مقابل نیروهای جدید تغییر قرار گرفته است.»^{۶۲}

خورشید

خورشید ۴۱ بار تکرار شده است. تضاد در آن موج می‌زند. «در باور بسیاری از ملت‌ها، اگر خورشید خود خدا نیست، مظهر الوهیت (مظهر خدای اورمزدی) است. گاهی خورشید را پسر خدای متعال و برادر رنگین کمان در نظر می‌گیرند... خورشید از یک سو بارور کننده و از سوی دیگر سوزاننده و کشنده است.»^{۶۳}

کلاغ

۳۸ بار تکرار کافی است تا این کلمه را نیز جزو واژه‌های پرکاربرد پناهی بدانیم. درباره بار عاطفی و نمادی آن: «در واقع در تعبیر روان‌شناختی کلاغ در رویا، آن را به عنوان ملامت نجوست و در ارتباط با ترس از نکبت و بدبختی بشمار آورده‌اند... در مهابهاراته، کلاغ با پیام‌آور مرگ مقایسه می‌شود و احتمالاً در لاتوس نیز که آب آلوده توسط کلاغ‌ها برای پفک آب در آیین‌ها نجس محسوب می‌شود، از همین مفهوم ناشی شده است. اما در شرق و غرب فضایل مثبت [نیز] به کلاغ منسوب است.»^{۶۴}

«در چین و ژاپن کلاغ نماد حق‌شناسی از والدین است، زیرا کلاغ پدر و مادر خود را اطعام می‌کند.»^{۶۵}

کفش

این واژه نیز از واژگان محبوب شاعر است و آن را ۳۴ مرتبه تکرار کرده است. می‌شود به مثبت بودن بار عاطفی این واژه، طبق نمادها معتقد بود. «در چین شمالی، کلمه کفش هم‌آوا با کلمه‌ای به معنای تفاهم متقابل است.»^{۶۶} هم‌چنین «برای یونانیان و رومیان باستان، کفش علامت آزادگی بود و در روم باستان، بردگان با پای لخت حرکت می‌کردند. کفش علامت آن بود که یک انسان آزاده و مستقل است، محتاج نسیت و مسؤول اعمال خویش است.»^{۶۷} البته در مفهوم دیگر «در سنت مغرب زمین، کفش مفهوم خاک‌سپاری دارد. کفش فرد در حال نزع، نشانه آن است که او دیگر راه نخواهد رفت، یعنی کفش‌ها مرگ را نشان می‌دهند.»^{۶۸}

ستاره

دیگر واژه‌ای است که با ۳۵ دفعه تکرار در شعر پناهی نمودی خاص دارد و معمولاً از دیدگاه نمادها «کیفیت نوربخشی ستاره است که به ذهن می‌آید و در نتیجه

ستاره منبع نور انگاشته می‌شود... خصوصیت آسمانی ستاره، آن را جزء نمادهای روح و به خصوص برخورد میان دو نیروی باطنی و ظاهری یا معنوی و مادی یعنی نور و ظلمت می‌کند.^{۶۹}

ساختار نحوی

مطابق بودن یا نبودن ساختار نحوی جملات با هنجار و نرم زبان، یکی دیگر از مشخصات سبکی برای تعیین سبک خاص سرایش یک شاعر یا نوشتار یک نویسنده است. بدین جهت با بررسی یکی از دفترهای متأخر شعر پناهی (سال‌هاست که مرده‌ام) از این منظر، سعی در بهتر شناساندن سبک شعری شاعر شده است. نگارنده سعی دارد، با استناد به مشتم نمونه خروار و تجزیه و تحلیل اثری که جامع تمام خصوصیات شعری پناهی باشد، به این مهم دست یابد. آن‌چه در پیش می‌آید، نتایج این تحلیل است.

جمله‌های مطابق نرم و هنجار زبان

طبق بررسی به عمل آمده، درصدی بالا از ابیات یا مصرع‌های شعر پناهی در این گروه جای می‌گیرد. در مصراع‌های این گروه، ترتیب اجزای جمله مطابق نرم و هنجار زبان است و روال عادی دارد.

آتش حیرت به جانم ریختی / من خلیل آزمونت نیستم^{۷۰}
یا

ما امین رازهایت بوده‌ایم! / پای کوب سازهایت بوده‌ایم!^{۷۱}
دو بیت بالا نمونه‌ای از این جملات هستند.

جمله‌های خارج از نرم و هنجار زبان

خلاقیت در متون ادبی ایاب می‌کند که گاهی شاعر یا نویسنده در ساختار هنجارمند و پذیرفته شده زبان، دست برده و از عادات و کلیشه‌های نحوی، پا فراتر نهد. در این صورت «روابط کلام در محور هم‌نشینی یعنی توالی و ترتیب کلام و ارتباط هر واژه با واژه پس و پیش خود، از نظم معمولی خارج می‌شود و قدرت پیش‌بینی خواننده در طی قرائت کلام برای حدس کلمات بعدی به صفر می‌رسد...»^{۷۲}

صد البته در هنجارگریزی باید، زیبایی هنری و ظرافت ادبی، چشم خواننده صاحب ذوق را بگیرد و جمله یا مصرع را از زمانی که در قالب نرم و هنجار جای می‌گرفت، برجسته‌تر و شیواتر نماید. سخن دکتر شمیسا نیز به جا و حکیمانه است که

می‌گوید: «هر انحرافی هنرمندانه نیست، چنان که ممکن است کسی به علت عدم تسلط به زبانی، خروج از فرم داشته باشد که هرچند مبین نوعی سبک است، اما سبک ادبی نیست؛ یعنی ارزش هنری ندارد.»^{۷۳}

به ذکر چند نمونه‌ای از این انحرافات بسنده می‌کنیم.

ترکیبات وصفی و اضافی خارج از نرم

هرگز شیون گله گاوی / بر خون ریخته‌گاوها / میان سنگلاخ‌های یک رود مرده دیده بید؟ / سرخ چشمان درشت، رگ‌های متورم / و غباری که از کشیدن سم‌هاشان بر زمین برپا می‌کنند!^{۷۴}

مقدم شدن فعل بر مفعول

بد بدخواهی یک خاطره در نیمه شب تنهایی! / غم گنگی که از زوزه گرگ! / مرتعش می‌کند اعصاب سگ اهلی را.^{۷۵}

مقدم شدن فعل بر ارکان جمله

رویبده تنها بر کناره جاده آبی / صبح‌گاه متروکه روستا!^{۷۶}
می‌برد افسانه خود را به پایان، / دختر شب با جهیزش، / خاطرات خرد ریزش...^{۷۷}
می‌درد رعد / عرق گیر سیاه روی‌هایش را در شب!^{۷۸}

جابه‌جایی ارکان جمله

با سایه‌هاشان همه هاشوری / سیاه قهوه‌ای آبی / می‌درخشیدند زیر نور کج تاب آسمان / بر صخره‌های آفتاب‌گیر با سایه‌های آبی‌شان^{۷۹}

مقدم شدن ارکان جمله بر متمم

قایق دریای ذهنت می‌شوم، / تا کران بی‌کران هر نورد! / گو به خشم آید همه امواج‌ها / جان سپر می‌سازم از بهر نبرد!^{۸۰}
حالیا از دشت رنگ گل در آ! / زلف خود را شانه زن در چشم ما!^{۸۱}

بسامد جمله‌های خارج از نرم

۲۳/۷۸ درصد	۳۹ مورد	۱- مقدم شدن فعل بر ارکان جمله
۱۷/۰۷ درصد	۲۸ مورد	۲- مقدم شدن ارکان جمله بر متمم
۱۲/۸۰ درصد	۲۱ مورد	۳- جابه‌جایی ارکان جمله
۷/۳۱ درصد	۱۲ مورد	۴- مقدم شدن فعل بر قید
۶/۹۰ درصد	۱۰ مورد	۵- مقدم شدن فعل بر متمم
۶/۹۰ درصد	۱۰ مورد	۶- مقدم شدن فعل بر مفعول
۴/۸۷ درصد	۸ مورد	۷- مقدم شدن ارکان جمله بر نهاد
۴/۲۶ درصد	۷ مورد	۸- مقدم شدن فعل بر مسند
۳/۶۵ درصد	۶ مئرد	۹- مقدم شدن ارکان جمله بر منادا
۳/۰۴ درصد	۵ مورد	۱۰- جابه‌جایی اجزای فعل
۳/۰۴ درصد	۵ مورد	۱۱- مقدم شدن ارکان جمله بر مسند
۱/۸۲ درصد	۳ مورد	۱۲- مقدم شدن مفعول بر ارکان جمله
۱/۸۲ درصد	۳ مورد	۱۳- مقدم شدن ارکان جمله بر فاعل
۱/۸۲ درصد	۳ مورد	۱۴- ترکیبات اضافی و وصفی خارج از نرم
۱/۲۱ درصد	۲ مورد	۱۵- مقدم شدن ارکان جمله بر قید
۱/۲۱ درصد	۲ مورد	۱۶- مقدم شدن متمم بر ارکان جمله

بسامد ساختار نحوی

۸۳/۵۱ درصد	۸۳۱ مورد	۱- شمار جمله‌های مطابق نرم و هنجار
۱۶/۴۸ درصد	۱۶۴ مورد	۲- شمار جمله‌های خارج از نرم و هنجار
	۹۹۵ مورد	جمع کل

جمله‌های ساده و مرکب

بسامد استفاده از جمله‌های ساده یا مرکب، نیز می‌تواند به عنوان یک مشخصه سبکی تلقی شود؛ یعنی شاعری ممکن است بطور عمد یا غیرعمد، تمایل در استفاده از جملات ساده یا مرکب در شعر خود داشته باشد؛ لذا از این لحاظ هم شعر پناهی مورد تحقیق قرار گرفت.

جمله‌های ساده

«جمله ساده، جمله‌ای است که در آن تنها یک فعل بکار رفته باشد.»^{۸۲}
 آتش حیرت به جانم ریختی! / من خلیل آزمونت نیستم!^{۸۳}
 سبزه می‌روید به روی خاک من! / می‌چرد بابونه را بزغاله‌یی!^{۸۴}

جمله‌های مرکب

«جمله‌ای است که در آن بیش از یک فعل بکار رفته باشد.»^{۸۵}
 روزها رفتند و رفتیم و گذشت! / آه! - آری! - زندگی افسانه بود!^{۸۶}
 بسامد جمله‌های ساده و مرکب (سال‌هاست که مرده‌ام)

۱- جمله‌های ساده	۷۳۳ مورد	۷۳/۶۶ درصد
۲- جمله‌های مرکب	۲۶۲ مورد	۲۶/۳۳ درصد
جمع کل	۹۹۵ مورد	

نتیجه‌گیری

در تحلیل سبک‌شناختی آثار ادبی حسین پناهی، با زبانی روبه‌رویییم که سادگی و روانی از مهم‌ترین خصوصیات آن است. وفور لغات بیگانه که غالباً از گذرگاه سینما وارد زبان شده است؛ اصطلاحات خاص زاد بوم شاعر، اسم‌هایی خاص که از شاعران و نویسندگان گرفته تا دانش‌مندان و هنرمندان را شامل می‌شود، همه و همه تشخیصی خاص به زبان او داده است. شاعر گاهی با استفاده از جلای آشنایی‌زدایی، غبار کهنگی را از شمایل جمله می‌روبد و گاهی با استفاده از امکانات زبان مادریش فضای عاطفی شعرش را وسعت می‌بخشد. تمایل شاعر در استفاده از جملات و کلمات ساده، دیگر ویژگی بارزش شعر اوست.

پایه واژگان بالا به او این اجازه را می‌دهد که با کم‌ترین استفاده از واژگان آرکائیک، سیلی از واژه‌های مختلف و از جمله محاوره‌ای بر زبان جاری کند، اما بعضی واژگان مانند زن، چشم، کفش، زمین، سگ، کلاغ و... بسامدی بالاتر دارد. شعر جان‌دار و زنده پناهی لبریز از رنگ‌هاست. اگر در آثار شاعران دیگر ده رنگ بکار رفته باشد در شعر پناهی آوار رنگ‌ها دست دل‌خواننده را می‌لرزاند؛ هرچند که سیاه، سرخ، سفید و زرد بالاترین بسامد را دارد. همه نکات گفته شده نشان‌دهنده سبک و شیوه کاربرد زبان پناهی در سرایش است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سبک‌شناسی، ص ۱۸.
۲. درآمدی بر سبک و سبک‌شناسی در ادبیات، ص ۱۸.
۳. همان، ص ۱۸.
۴. موسیقی شعر، ص ۳.
۵. کابوس‌های روسی، ص ۸۳.
۶. افلاطون کنار بخاری، ص ۴۰.
۷. سال‌هاست که مرده‌ام، ص ۹۸.
۸. به وقت گرینویچ، ص ۱۵.
۹. سال‌هاست که مرده‌ام، ص ۸۱.
۱۰. افلاطون کنار بخاری، ص ۴۱.
۱۱. سال‌هاست که مرده‌ام، ص ۵۶.
۱۲. همان، ص ۷۲.
۱۳. افلاطون کنار بخاری، ص ۲۰.
۱۴. نمی‌دانم‌ها، ص ۲۰.
۱۵. این واژه معادلی در زبان فارسی ندارد. در زبان لری این واژه به حالتی اطلاق می‌شود که فرد در حالت خلسه و مهیوتی فرو رفته باشد و حادثه‌ای او را به خود آورد.
۱۶. نمی‌دانم‌ها، ص ۷۹.
۱۷. همان، ص ۱۹.
۱۸. موسیقی شعر، ص ۲۹.
۱۹. همان، ص ۳۰.
۲۰. به وقت گرینویچ، ص ۸۳.
۲۱. همان، ص ۲۹.
۲۲. همان، ص ۸۸.
۲۳. همان، ص ۴۹.
۲۴. همان، ص ۶۳.
۲۵. موسیقی شعر، ص ۲۵.
۲۶. سال‌هاست که مرده‌ام، ص ۱۱۵.
۲۷. همان، ص ۱۱۶.
۲۸. همان، ص ۱۲۱.
۲۹. همان، ص ۱۲۱.
۳۰. همان، ص ۲۴.

۳۱. همان، ص ۲۶.
۳۲. همان، ص ۲۶.
۳۳. همان، ص ۲۷.
۳۴. همان، ص ۲۹.
۳۵. همان، ص ۶۶.
۳۶. همان، ص ۶۴.
۳۷. همان، ص ۱۱۳.
۳۸. همان، ص ۷۴.
۳۹. همان، ص ۷۲.
۴۰. هنر سینما، ابتدا از غرب به ایران راه پیدا کرد. علاوه براین، تمام مکاتب بزرگ هنری و نیز موسیقی‌های جدید و... طی دو سه قرن اخیر به ایران آمدند و رهاوردشان واژه‌های بیگانه بسیاری بوده است.
۴۱. سال‌هاست که مرده‌ام، ص ۴۰.
۴۲. همان، ص ۶۸.
۴۳. همان، ص ۵۲.
۴۴. نمی‌دانم‌ها، ص ۲۰.
۴۵. همان، ص ۵۰.
۴۶. به وقت گرینویچ، ص ۵۰.
۴۷. همان، ص ۸۲.
۴۸. فرهنگ نمادها، ص ۵۱۲.
۴۹. همان، جلد چهارم، ص ۳۰.
۵۰. همان، جلد سوم، ص ۳۸۸.
۵۱. همان، جلد سوم، ص ۵۱۲ و ۵۱۴.
۵۲. همان، جلد سوم، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.
۵۳. همان، جلد سوم، ص ۶۸۵.
۵۴. همان، جلد سوم، ص ۵۶۶.
۵۵. همان، جلد سوم، ص ۵۸۸.
۵۶. همان، جلد سوم، ص ۴۴۸.
۵۷. همان، جلد سوم، ص ۴۶۱.
۵۸. همان، جلد سوم، ص ۶۰۱.
۵۹. همان، جلد سوم، ص ۶۰۳.
۶۰. همان، جلد سوم، ص ۶۲۴.
۶۱. همان، جلد اول، ص ۱۸۶.

۶۲. همان، جلد دوم، ص ۱۸۰.
۶۳. همان، جلد سوم، ص ۱۱۷.
۶۴. همان، جلد چهارم، ص ۵۸۱.
۶۵. همان، جلد چهارم، ص ۵۸۱.
۶۶. همان، جلد چهارم، ص ۵۷۶.
۶۷. همان، جلد چهارم، ص ۵۷۷.
۶۸. همان، جلد چهارم، ص ۵۷۶.
۶۹. همان، جلد چهارم، ص ۵۳۶.
۷۰. سال‌هاست که مرده‌ام، ص ۱۱۶.
۷۱. همان، ص ۱۱۷.
۷۲. بیان و معانی، ص ۲۰۹.
۷۳. کلیات سبک‌شناسی، ص ۳۶.
۷۴. سال‌هاست که مرده‌ام، ص ۵۷.
۷۵. همان، ص ۴۷.
۷۶. همان، ص ۳۶.
۷۷. همان، ص ۴۱.
۷۸. همان، ص ۷۳.
۷۹. همان، ص ۹۶.
۸۰. همان، ص ۱۱۱.
۸۱. همان، ص ۱۱۶.
۸۲. دستور زبان فارسی ۱، ص ۲۰۲.
۸۳. سال‌هاست که مرده‌ام، ص ۱۱۶.
۸۴. همان، ص ۱۱۸.
۸۵. دستور زبان ۱، ص ۲۰۲.
۸۶. همان، ص ۱۱۸.

کتاب‌نامه

۱. افلاطون کنار بخاری، پناهی، حسین، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۴.
۲. به وقت گرینویچ، پناهی، حسین، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۴.
۳. بیان و معانی، شمیسا، سیروس، چاپ نخست از ویرایش دوم، تهران، نشر میترا، ۱۳۸۴.
۴. درآمدی بر سبک‌شناسی در ادبیات، عبادیان، محمود، تهران، انتشارات جهاد دانش گاهی.
۵. دستور زبان فارسی ۱، احمدی گیوی، حسن، انوری، حسن، چاپ بیست و سوم، تهران، انتشارات فاطمی، ۱۳۷۹.
۶. سال‌هاست که مرده‌ام، پناهی، حسین، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۴.
۷. سبک‌شناسی، بهار، محمدتقی، (ملک‌الشعرا)، جلد یکم، چاپ نهم، تهران، انتشارات مجید، ۱۷۶.
۸. سبک‌شناسی شعر، شمیسا، سیروس، چاپ نهم، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۸۲.
۹. فرهنگ نمادها، فضایی، سودابه، چاپ دوم، جلد ۱-۴، تهران، انتشارات جیحون، ۱۳۸۴.
۱۰. کابوس‌های روسی، پناهی، حسین، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۴.
۱۱. کلیات سبک‌شناسی، شمیسا، سودابه، چاپ پنجم، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۳.
۱۲. من و نازی، پناهی حسین، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۴.
۱۳. موسیقی شعر، شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، چاپ ششم، تهران، انتشارات نقش جهان، ۱۳۷۹.
۱۴. موسیقی شعر، شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، چاپ سوم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.
۱۵. نمی‌دانم‌ها، پناهی، حسین، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۴.